



پیغام عشق

قسمت دویست و چهل و یکم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، بخش سوم، موضوع برنامه ۸۵۵ گنج حضور

گر بیاغزید نُصْحی آشکار
ما کنیم آن دم شما را سنگسار

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵

اگر آشکارا ما را نصیحت کنید و بخواهید تغییرمان دهید، فوراً شما را سنگسار می‌کنیم. ما باید مقاومت و قضاوت خود را در مقابل سخنان بزرگان مثل مولانا بسنجیم و بدانیم که آن‌ها درست می‌گویند.

ما به لَعُو و لَهْو فربه گشته‌ایم
در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶
*لَعُو: بیگاری؛ کار بیهوده. *لَهْو: بازی

من‌های ذهنی گفتند: ما با گفتار و کردار بیهوده، بر حسب همانیدگی‌ها، چاق و فربه شده‌ایم. قوت ما به همین کار بیهوده است، و ما هیچ وقت به نصیحت گوش نکرده‌ایم.

هست قوت ما دروغ و لاف و لاغ
شورش معده‌ست ما را زین بلاغ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۷

*لاغ: مسخرگی؛ بازی؛ شوخی. غذای روحی و اخلاقی ما، دروغ، ادعا، یاوه و مسخره‌بازی است و نصیحت‌های شما درون ما را به شورش واداشته و مغشوش می‌کند و حال ما از صحبت‌های نصیحت‌گونه شما به هم می‌خورد.

رنج را صدتو و افزون می‌کنید
عقل را دارو به افیون می‌کنید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸

*افیون: تریاک

شما با این حرف‌ها بر رنج و درد ما افزوده و آن‌ها را صد برابر می‌کنید و می‌خواهید عقل من ذهنی ما را از بین ببرید و ما را بی‌هوش کنید. اگر به حرف‌های شما گوش کنیم عقل من ذهنی‌مان را از دست داده و دیگر نمی‌توانیم همانیدگی‌ها را زیاد کنیم.

انبیا گفتند: فال زشت و بد
از میان جانتان دارد مدد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵۵

پیامبران گفته‌اند که فال زشت، این بدشگونی از من ذهنی شما و دیدن برحسب همانیدگی‌ها، قضاوت و مقاومت که در مرکز شما است، مدد می‌گیرد و این همانیدگی‌های بدشگون سبب به وجود آمدن اتفاقات بد می‌شود.

قرآن کریم، سوره یس ۳۶، آیه ۱۹. «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا جُنُودًا لِّلَّذِینَ آمَنُوا یَلْحِقُونَ الْكٰفِرِیْنَ سَوًّا وَّ یَلْعَنُونَ»

«گفتند: شومی شما، دیدن بر حسب همانیدگی‌ها و قضاوت و مقاومت با خود شماست. آیا اگر اندرزتان دهند چنین می‌گویید؟ نه، مردمی گزاف‌کار پر هواوهوس هستید.»

گر تو جایی خفته باشی با خطر
اژدها در قصد تو از سوی سر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵۶

اگر تو در جایی خطرناک خوابیده باشی و اژدهایی از بالای سر به تو حمله کند و قصد کشتن تو را داشته باشد. همان طور که من ذهنی همچون اژدها دائماً قصد حمله به ما را دارد.

مهربانی مر تو را آگاه کرد
که بجه زود، ار نه، اژدرهات خورد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵۷

در این لحظه اگر شخصی مهربان و دلسوز، تو را از این خطر آگاه کند و به تو بگوید: زود برخیز، روی خودت کار کن. این قضاوت و مقاومت و این هشیاری جسمی را که مثل اژدهاست رها کن و گرنه به زودی تو را در کام خودش فرو خواهد کشید.

تو بگویی: فال بد چون می‌زنی؟
فال چه؟ بر چه، بین در روشنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵۸

ممکن است که تو از روی نادانی من ذهنی به او بگویی: چرا درباره من فال بد می‌زنی؟ اژدهای من ذهنی کجا بود؟ فکر بد، دیدن بر حسب همانیدگی‌ها، قضاوت و مقاومت کدام است؟ او به تو می‌گوید: «فال بد چیست؟» به عنوان هشیاری زود برخیز، فضا را باز کن و در روشنایی حضور بین که اژدهای من ذهنی آشکارا قصد حمله به تو را کرده است.

از میان فال بد من خود تو را
می رهانم، می برم سوی سرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵۹

آن شخص مهربان و دلسوز، انسانی که به خدا زنده شده است، می گوید من تو را از این فال بد و آینده شوم، دیدن برحسب همانیدگی ها با تسلیم و فضاگشایی می رهانم و به سوی سرای روشنی، فضای یکتایی، خانه ای که باید در آن زندگی کنی، می برم.

چون نبی آگه کننده است از نهان
کو بدید آن چه ندید اهل جهان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶۰

او مانند پیامبران و بزرگان است که انسان ها را از عالم غیب و نهان آگاه می سازد؛ زیرا چیزی که آن ها می بینند اهل جهان، من های ذهنی که همانیده هستند، نمی بینند.

گر طیبی گویدت: غوره مخور
که چنین رنجی برآرد شور و شر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶۱

برای مثال اگر یک طبیب بزرگی به تو بگوید که غوره نخور، یعنی با چیزی همانیده نشو؛ حرص، ترس و خشم را کنار بگذار؛ زیرا سبب رنجوری و بیماری تو می‌شود.

تو بگویی: فال بد چون می‌زنی؟
پس تو ناصح را مؤثم می‌کنی

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶۲

*مؤثم: کسی که گناهکار و مجرم شناخته شود.

تو به آن طبیب ماهر بگویی: «چرا فال بد می‌زنی؟»، پس این کلام تو بدان معنی است که آن طبیب ناصح و خیرخواه را خطاکار و مجرم می‌دانی و باید بدانی این دید تو غلط است.

ای که نُصح ناصحان را نشنوی
فالِ بد با توست هر جا می‌روی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶۹
ای کسی که نصیحت بزرگان را نمی‌شنوی و آن را به کار نمی‌بندی، هر جا بروی و هر کاری انجام دهی فال بد، بدشگونی من‌ذهنی، با توست و برایت مسئله، مانع و دشمن‌سازی کرده و از شر آن در امان نخواهی بود تا فضای درونت بازشده و دوباره با دید عدم بینی.

کاروان‌ها بی‌نوا وین میوه‌ها
پخته می‌ریزد، چه سحرست ای خدا؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۴

خداوندا، دیدن بر اساس همانیدگی‌ها چه سحر و جادویی ست! که کاروان‌های انسانی در من‌ذهنی مسکین و بیچاره و بی‌نوا مانده‌اند؛ درحالی که میوه‌های رسیده درخت وجودی بزرگان بر سر آن‌ها می‌ریزد ولی کسی به آن‌ها توجه نمی‌کند و از میوه‌های ناب سخنان بزرگان در زندگی خود استفاده نکرده و عمل نمی‌کنند.

سیب پوسیده همی چیدند خلق
درهم افتاده به یغما خشک حلق

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۵

این مردمان سحرشده در من‌ذهنی سیب پوسیده همانیدگی، تأیید و توجه را می‌چیدند و آن‌ها را از همدیگر غارت می‌کنند؛ درحالی که کام جان‌شان از میوه‌های معنوی خشک مانده و زندگی‌شان زهر است.

گفته هر برگ و شکوفه آن غصون
دم به دم یا لیت قومی یعلمون

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۶

*عُصُونُ: جمع عُصْنٍ به معنی شاخه
هر برگ و شکوفه آن شاخه‌های درخت انسانیت مثل مولانا، حافظ، از روی تأسف، دم به دم می‌گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که با فضاگشایی و عدم واکنش و مقاومت می‌توانند از سحر من‌ذهنی بیرون آمده و با دید زندگی ببینند و عمل کنند. قرآن کریم، سوره یس، آیه ۲۶ «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ.»
«گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند.» که با فضاگشایی می‌شود به بهشت فضای یکتایی وارد شد.

بانگ می‌آمد ز سوی هر درخت
سوی ما آید، خلق شوربخت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۷

از جانب درخت پربار هر ولی مثل مولانا ندا می‌آمد که ای مردم بدبخت که من‌ذهنی دارید، به طرف ما بیایید و از سبب پوسیده همانیدگی نخورید، بلکه فضای درون را گشوده و مرکز خود را عدم کنید.

بانگ می آمد ز غیرت بر شجر
چشمشان بستیم کلا لا وزر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۸

از غیرت حق به آن اولیاء ندا می رسید که: ما چشمان من های ذهنی را فرو بسته ایم، حقا که برای اینان پناهگاهی نیست. تا زمانی که آن ها مرکز همانیده دارند غیرت زندگی اجازه نمی دهد به پناهگاه امن یکتایی وارد شوند. قرآن کریم، سوره قیامت، آیه ۱۱ «کلا لا وزر.» «هرگز در روز رستاخیز جز بارگاه حق پناهگاهی نیست در این لحظه فقط با فضاگشایی می توانیم به سوی خدا و پناهگاه او رویم.

گر کسی می گفتشبان کین سو روید
تا ازین اشجار مستعد شوید

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۹

*اشجار: جمع شجر؛ درختان. *مُسْتَعِد: سعادت جوینده
اگر فرضاً کسی به آنها می گفت: که به این سو، به سوی بزرگان بروید، فضا را باز کرده و سعادت مند شوید.

جمله می گفتند کین مسکین مست
از قضاء الله دیوانه شده است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۰

من های ذهنی می گفتند: که این بیچاره، انسان فضاگشا مست شده، عقلش را از دست داده و از قضای خدا
دیوانه است.

مغز این مسکین ز سودای دراز
وز ریاضت گشت فاسد چون پیاز

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۱

مغز این بیچاره، انسان فضاگشا در اثر کار روی خود و کشیدن درد هشیارانه مثل پیاز فاسد شده است.

او عَجَب می‌ماند یا رَبِّ، حال چیست
خَلْق را این پرده و، اضلال چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۲
*اضلال: گمراهی

انسان زنده شده به خدا از غفلت و جهالت من‌های ذهنی تعجب می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا، این چه
حالتی ست که آن‌ها دارند؟ این حجاب همانیدگی و گمراهی مردم برای چیست؟ چرا من‌ذهنی را ادامه می‌دهند؟

خلق گوناگون با صد رأی و عقل
یک قدم آن سو نمی‌آرند نقل

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۳

این آدم‌ها با صد نوع اندیشه و عقل، با تمام زرنگی و دانش من‌ذهنی، حتی یک قدم به‌سوی بزرگان و اولیا بر نمی‌دارند؛ زیرا آن‌ها با دید غلط همانیدگی‌های مرکزشان، جزییات را می‌بینند و همانیدگی‌ها را زیاد می‌کنند.

باز، رحمت پوستین دوزیم کرد
توبه شیرین چو جان روزیم کرد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۰۷

بار دیگر رحمت ایزدی لغزش و عیب‌های مرا پوشاند و مرا بخشید و با تسلیم، فضاگشایی و عمل واهمانش توبه شیرین، برگشت از من‌ذهنی و زنده شدن به خدا را مانند جان روزی من کرد و متوجه شدم که ماندن در جهنم من‌ذهنی اشتباه است؛ بنابراین مرکز را عدم کرده و به او زنده شدم.

با تشکر، لیلا



خانم فریبا



«هو اللطيف». «كسب و كار عشق»

چون خَلَقْتُ الْخَلْقَ كَيْ يُرَبِّحَ عَلَيَّ
لطف تو فرمود ای قیومِ حی

لَا لِأَنْ أَرْبِحَ عَلَيْهِمْ جُودَ تَوْسِتٍ
که شود زو جمله ناقص‌ها درست

–(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۱۷۳ و ۴۱۷۴)

این ابیات اشاره به حدیثی دارد که می‌فرماید: «آفریدم آفریدگان را تا از من سود بَرَنَد و نیافریده‌ام ایشان را تا سودی از آنان بَرَم.» این الگویی برای آفرینش و خلق اصیل و ماندگار است، الگویی منطبق و مبتنی بر اندیشه خداوند از خلق جهان. خداوندی که از خلق مخلوقاتش، از هر آن چه با امر «کُن» به ظهور می‌آورد، نه تنها سودی نمی‌خواهد، بلکه می‌خواهد سود برساند.

گویی سخن از معامله‌ای است. این که ذهن برای هر معلولی، علتی را جست و جو می‌کند، بر کسی پوشیده نیست؛ و این حدیث از خلق موجودات توسط خداوند سخن می‌راند، که معامله هست، اما نه معامله‌ای که در ذهن آدمی بگنجد. ما معامله‌های پایاپای را می‌شناسیم، این که چیزی می‌دهیم و در قبال‌اش چیزی می‌گیریم. پول می‌دهیم و در ازای‌اش نیازهای اولیه خود، غذا و مسکن، پوشاک و نیازهای خانواده مان را برطرف می‌سازیم و یا توسط آن پول نیازهای ثانویه خود اعم از آموزش و تحصیل و تفریح و امور مرتبط به بهره‌مندی از این جهان را پاسخ می‌دهیم. همگان به سود خویش می‌اندیشند. این به سود خویش اندیشیدن، الزاماً نباید مساوی به ضرر کسی دیگر اندیشیدن باشد. معمولاً با برطرف شدن نیازهای ما در یک سوی معامله طرف دیگر معامله نیز، به گونه‌ای می‌بایست سود ببرد، ولی گویا جهان وارونه در معامله‌اش به ضرر ما می‌اندیشد.

در این حدیث از زبان خداوند گفته می‌شود، که مخلوقات با انگیزه این که آن‌ها در این معامله خلق سودمند شوند، خلق می‌گردند. پس اینکه ما از نیست مطلق به هست آمده‌ایم، برای سود بردن ماست. هرچه بودیم، هرچه هستیم و هرچه خواهیم بود که صد البته هر لحظه تبدیل نقصان‌ها به کمال است، در حال سود بردن هستیم.

طرح الهی، این سود بردن مخلوقات در جهت کمال وجودی شان است. هست شده‌اند و هر لحظه در حال ارتقا به سمت مبدأ خود هستند. این همان بخشش و لطف عشق است. تمام مخلوقات، حاصل و تولید عشق هستند. و این عشق، دهنده است. سود نمی‌خواهد، می‌بخشد بدون این که دیده شود؛ می‌بخشد بدون این که توقعی داشته باشد. قوانینی دارد که همه به سود مخلوقات است. با تسلیم، مخلوق سود می‌برد؛ با پرهیز، مخلوق مصون می‌ماند؛ با صبر، مخلوق به خالق نزدیک‌تر می‌شود؛ و با جبران، مخلوق در مسیر بازگشتش پیروزمند است.

ما در مسیر بازگشت (توبه)، با شکستگی‌ها، حفره‌ها و گره‌های بی‌شمار روحی، روانی و جسمانی مواجه می‌شویم. با هر آن چه از آن فرار کرده‌ایم، ترسیده‌ایم، ستیز کرده‌ایم و با قضاوت تخریب نموده‌ایم. آسیبی که به خویش و دیگران زده‌ایم، گاه جبران ناپذیر می‌نماید و این که در این رویارویی با خویشتن حجمی عظیم از گناه‌ها یا حجاب‌ها، یا کفرها و یا همان هم‌هویت‌شدگی‌ها را در خویش شناسایی می‌کنیم. در دل‌مان پشیمانی و وحشتی عظیم از تاوان و جزای آن اعمال را به تصویر می‌آورد. اما در این ابیات بی‌نظیر و امیدبخش می‌گوید که جمله این ناقص‌ها درست خواهد شد، اگر ما به عشق زنده شویم و با معامله عشق حقیقی با جهان هستی به تعامل بنشینیم.

ما که تا دیروز فقط به فکر خواستن، زیاد کردن و سو دبردن بودیم، به این آگاهی می‌رسیم که می‌بایست این چرخه را با نیروی "عشق" متوقف ساخته و گونه‌ای دیگر عمل کنیم. در باب این کسب و کار عشق که همان کار بی‌من است.

مولانا در دفتر دوم می‌فرماید:

پیشه‌ای آموختی در کسب تن
چنگ اندر پیشه دینی بزن

در جهان، پوشیده گشتی و غنی
چون برون آیی از اینجا چون کنی؟

پیشه‌ای آموز گاندر آخرت
اندر آید دخل کسب مغفرت

آن جهان شهری ست پر بازار و کسب
تا نپنداری که کسب اینجاست حسب

مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۹۲ تا ۲۵۹۵

این بیت اخیر اشاره دارد به حدیثی که می فرماید: «همانا در بهشت بازاری است که در آن صورت‌ها خرید و فروش می‌شوند.» جناب کریم زمانی ذیل این بیت آورده‌اند:
«این کسب و داد و ستد در دنیا انجام می‌شود و در آخرت روز درویدن است، نه کاشتن.»
یعنی ما باید در این جهان از صورت‌ها، نقش‌ها، و هم‌هویت‌شدگی‌ها بریده باشیم و یا به نوعی آن‌ها را فروخته باشیم تا در آن دنیا محصولش و خریدش امرزش باشد.

حق تعالی گفت کاین کسب جهان
پیش آن کسب است لعبِ گودکان

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۹۶

کسب دین، عشق است و جذب اندرون
قابلیت نور حق را، ای حرون

–(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۱)

برای جبران بایست از پایگاه "عشق" اصیل با جهان معامله نمود. اولین و بارزترین مشخصه آن این است که از نظر ذهنی برای مان "سودی" ندارد. بخشش مال، بخشش هر آن چه حجاب ما و حقیقت است و ما از ترس به آن چسبیده‌ایم، بخشش آگاهی، و کمک به راه‌هایی که به این معامله می‌انجامد، ما را در مسیر "کسب و کار عشق" رهنمون می‌سازد. در آیه ۶۹ سوره عنکبوت آمده است:

«و آنان که در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند، یقیناً آن‌ها را به راه‌های معرفت و لطف خویش هدایت می‌کنیم و همیشه خدا یار نکوکاران است.» ما فرزند عشق‌ایم و کانال عبور عشق به این جهان نیز هستیم؛ هر کدام راهی منحصر به فرد داریم و چاهی منحصر به فرد؛ اما "عشق" یکی است، منبع و مقصد یکی است. پس هر کس با انفاق و بخشش هر آن چه بدان روزی شده می‌بایست در این معامله پرسود شرکت جوید و گرنه حسرتی عظیم بر وی خواهد ماند.

این عشق بخشنده همان "عدم" ماست که از جهانِ رنگ‌ها و بوها، بدون آلودگی عبور می‌کند و اگر هم خسی بر آن نشست، خانهٔ خویش را با تسلیم و صبر و طلبِ مطهر می‌نماید و به مسیر خویش ادامه می‌دهد. اگر ما به انسان‌های بسیاری ظلم کرده‌ایم، خانواده و فرزندان و همکاران خویش را نادیده گرفته‌ایم، بشریت را به عنوان یک کل ندیده‌ایم و سال‌ها در غفلت و جهل به پخش دردها و رنجش‌ها و گلایه‌ها مشغول بوده‌ایم، نباید امید خود را از دست دهیم. مولانا می‌فرماید:

عاشقان را هر نفس سوزیدنی ست
بر ده ویران خراج و عشر نیست

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۶۵

اگر این ده خراب شود، اگر من‌ذهنی را آگاهانه ویران سازیم، اگر فقط دیگر به کسب و کار عشق مشغول باشیم؛ مجبور به پرداخت دیون که شامل قضای بد و ریب‌المنون‌ها است نیستیم، و خراج و مالیات‌هایی که همان وعدهٔ عذاب ماست (وعید) از ما برداشته می‌شود و گناهان مان به اعمال نیک بدل می‌شوند.

گفته‌اند: "صدقه و دعا" ما را از قضای بد مصون می‌دارد. صدقه، هر کاری از سر صدق و مهر و راستی است. هر کاری از سر عشق است. عمل مهم نیست بلکه کیفیت "کسب و کار عشق" در آن مهم است. پس می‌تواند، خنداندن غریبه‌ای غمگین باشد یا نشستن پای صحبتی دردمندی که از خودمان و نزدیکان ما شروع می‌شود و به اطرافیان مان گسترده می‌گردد.

هشیاری انسانی یکی است. پس اگر من به عده‌ای، از هر نظر مقروض هستم، دینی از آنان بر گردن من است؛ به طبیعت مقروضم، آسیب‌هایی زده‌ام که نه به خاطر دارم و نه فرصت و توان جبران یکایک آن‌ها را؛ به جای پشیمانی و دست حسرت به بغل گرفتن باید به فکر چاره باشم. در "کسب و کار عشق" بکوشم. بی‌آنکه به فکر سود خویش باشم؛ بلکه فقط به فکر سود دیگر مخلوقات باشم؛ با پول، فکر، استعدادهایم و با تمام شوق و اشتیاق یک عاشق در طلب جلب رضایت معشوق. و این همان آفرینشی است که خداوند از هر انسانی می‌خواهد.

«رویش گل نیلوفری در مرداب»

دعای راستین نیز چنین است: همان طلبِ راستینِ ماست، خواستِ خالصانه ماست برای آموزش و برای رحمت.
مولانا می‌فرماید:

گفت ای موسی ز من می‌جو پناه
با دهانی که نکردی تو گناه

گفت موسی من ندارم آن دهان
گفت ما را از دهانِ غیر خوان

از دهانِ غیرِ کیِ کردی گناه؟
از دهانِ غیرِ برخوانِ کایِ اله

آن چنان کن که دهانِ ها مر تو را
در شب و در روزها آرد دعا

مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۸۰ تا ۱۸۳

«والسلام»



خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۵۸

تنت زین جهان است و دل زان جهان
هوا یار این و خدا یار آن

غزل شماره ۲۰۸۹ از دیوان شمس مولانا

یاری خداوند در شناسایی حال و هوا یا خواسته های مرکز همانیده، و تبدیل آن به حال عدم، به شرط تسلیم و
فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه. یاری خداوند در شناسایی دید غلط مرکز همانیده و دردهای آن به شرط
پذیرش اتفاق این لحظه و تبدیل آن به دید زندگی که دیدی بدون مقاومت و قضاوت است.

این غلط ده دیده را حرمان ماست
وین مقلّب قلب را سو القضاست

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۳

این هوا و خواسته های مرکز همانیده شده است که دید انسان را دچار اشتباه و درد کرده، در نتیجه به مقاومت و قضاوت وا می دارد. این سو القضا یا قضای بد همان دید اشتباه ذهن و مرکز همانیده شده تقلبی ست، که انسان را از شناخت و تشخیص حقیقت باز میگرداند. تنها عنایت و جذبۀ خدا که در واقع همان پذیرش و همان هوشیاری جسمی صفر است، سبب رفع این دید اشتباه است.

ذره ای سایه عنایت بهترست
از هزاران کوشش طاعت پرست

– مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۶۹

یاری جستن از عنایت و پذیرشی که ذره‌ای از سایه آن بهتر از هزاران سعی و کوشش و طاعت ذهنی ست و جدیت در راه شناخت و انداختن همانیدگی‌ها را به همراه دارد.

وَأَنْ عِنَايَتِ هَسْت مَوْقُوفِ مَمَاتِ
تَجْرِبَهُ كَرَدَنْدِ اَيْنِ رَهْ رَا ثِقَاتِ

-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰

یاری و عنایتی که مستلزم مردن به هوشیاری جسمی است. عنایتی که مسئول بودن در قبال هوشیاری خود، دیگران را مقصر ندانستن، و پرهیز از همانیده شدن را به ارمغان دارد. راهی که بزرگان و خردمندان تجربه کرده و به رایگان در اختیار همگان قرار داده‌اند.

صَدَّ اَمِیدِ اِسْتِ اَیْنِ زَمَانِ بَرْدَارِ گَامِ
عَاشِقَانَهُ اَی فِتَى خَلِ الْکَلَامِ

-مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۳۶

یاری و عنایتی که به واسطه پذیرش و فضاگشایی، به واسطه عدم مقاومت و قضاوت ذهن، هزاران امید و شادی بی سبب را به ارمغان دارد.

مگر ناگهان آن عنایت رسد
که ای من غلام چنان ناگهان

-دیوان شمس، غزل ۲۰۸۹

امید به یاری و عنایتی که بی نیازی از هر گونه دخالت ذهنی، بی نیازی از هر گونه الگوی زرنگی را به همراه دارد.
امید به عنایتی که سختی ها را به آسانی، دید اشتباه ذهن را به دید زندگی، حال و هوای مرکز همانیده انسان را
به بهترین احوال یعنی مرکز عدم تبدیل می کند.

یا مقلب القلوب و الابصار
یا محول الحول و الاحوال
حول حالنا الی احسن الحال

-با احترام، مریم از اورنج کانتی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

